گفت‌وگوی «جوان» با سردار سیف‌الله رهنما جانشین تیپ ۸نجف در عملیات الی‌بیت‌المقدس

# تاکتیک نیروهای خودی نفس بعثی‌ها را در خرمشهر بند آورد

## اسرای دشمن آنقدر زیاد بودند که ترسیدم زیر پایشان له شوم!

علیرضا محمدی

**نیروهای لشکر ۸ نجف، از اولین رزمندگانی بودند که پس از آزادسازی خرمشهر وارد این شهر شدند. صوت معروف سردار شهید احمد کاظمی که در آن خبر از تسلیم شدن نیروهای دشمن در خونین شهر می‌دهد، در همین واقعه ضبط شده است: «الان بیش از ۶هزار نفر پیش ما پناهنده شده‌اند. بیش از ۶ هزار نفر... در شهر خرمشهر تا چند لحظه پیش تظاهرات بود! تظاهرات...» شهید کاظمی وقتی به دروازه‌های شهر رسیده بود که جانشینش سردار جانباز سیف‌الله رهنما لحظاتی قبل مجروح و از معرکه نبرد خارج شده بود. رهنما اولین کسی بود که به فلکه اصلی شهر از روی جاده آسفالته اهواز - خرمشهر رسید و همان جا نصرت الهی را در فوج فوج تسلیم شدن نیروهای دشمن به عینه دید. گفت‌وگوی ما با جانشین تیپ ۸ نجف در عملیات الی‌بیت‌المقدس را به مناسبت سوم خرداد سالروز آزادسازی خرمشهر پیش‌رو دارید.**

سردار رهنما نفر سمت چپ شهید کاظمی

**از چه سالی به جبهه‌های جنگ ورود کردید؟**

من ورودی سال ۵۸ به سپاه هستم. همان اوایل تشکیل سپاه وارد آن شدم، اما سال ۵۹ بنا به دلایلی از سپاه بیرون رفتم. اوایل پیروزی انقلاب در حوادثی مثل غائله گنبد و مواردی از این دست ورود کردم و مدتی هم به لبنان و سوریه اعزام شدم. نهایتاً از اواخر سال ۵۹ به عنوان یک نیروی بسیجی وارد جبهه‌های جنگ شدم.

**سنگ بنای لشکر نجف از نیروهایی بود که در جبهه فیاضیه آبادان خط پدافندی داشتند، همان جا با شهید کاظمی آشنا شدید؟**

البته آنجا با هم همرزم بودیم و آشنایی‌مان بیشتر شد، ولی اولین بار ایشان را زمان حضورم در لبنان و سوریه دیده بودم. من حدوداً ۷۵ روز آنجا بودم، ولی شهید کاظمی چندین ماه در لبنان حضور داشت.

**شهید کاظمی مسئول گروه جبهه فیاضیه بود؟**

اعزام ما به آبادان در قالب یک گروه ۱۵۰ نفره از نجف‌آباد و فلاورجان صورت گرفت. اوایل جنگ فرمانده گروه‌ها از منطقه یا شهری انتخاب می‌شد که بیشترین نیرو را در آن گروه داشت. در گروه ما چون بچه‌های نجف‌آباد حدود ۱۰۰ نفر بودند و ما هم از فلاورجان ۵۰ نفری می‌شدیم، مسئولیت گروه ما به یک نفر از رزمنده‌های نجف‌آبادی به نام برادر غلامرضا محمدی واگذار شد. ایشان همان اوایل جنگ در آبادان به شهادت رسید و بعد از او، شهید کاظمی مسئول گروه شد. من هم چون به خمپاره انداز علاقه داشتم، یک قبضه خمپاره انداز ۸۱ تحویل گرفتم و با آن کار می‌کردم. عرض کردم قبلاً عضو سپاه اصفهان بودم و آنجا مسئولیت داشتم. اتفاقاً آقا رحیم صفوی یکی از دو معرف من به سپاه بود. ایشان من را از قبل به خوبی می‌شناخت. یک‌بار که به منطقه آمده بود به شهید کاظمی گفته بود فلانی که در فیاضیه است آدم باتجربه‌ای است از تجربیاتش استفاده کن. شهید کاظمی سراغم آمد و گفت بیا پیش خودم با هم کار کنیم. من گفتم از ریاست و مسئولیت و این چیزها خوشم نمی‌آید. اصرار کرد و از من خواست کارهای اطلاعاتی و شناسایی انجام بدهم. من و برادری به نام اسماعیل محمدی با هم برای شناسایی به خرمشهر می‌رفتیم. اسماعیل سوئیس بود که برای شرکت در جنگ به ایران برگشته بود. با هم قایقی را آب‌بندی کردیم و به قسمت اشغالی خرمشهر می‌رفتیم و شناسایی می‌کردیم. از همان زمان بنده در خدمت شهید کاظمی بودم و کمی بعد هم که تیپ نجف تشکیل شد.

**قبل از اینکه به عملیات فتح خرمشهر ورود کنیم، تیپ نجف چه زمانی تشکیل شد؟ شما چه سمتی در این تیپ داشتید؟**

این تیپ پس از عملیات طریق القدس تشکیل شد. ما با شهید کاظمی در آبادان بودیم تا اینکه عملیات ثامن الائمه(ع) انجام شد. چون گردان ما فرمانده نداشت، با شهید کاظمی هماهنگ کردم و فرماندهی گردان را برعهده گرفتم. در شکست حصر آبادان مجروح شدم و به اصفهان برگشتم. کاظمی دنبالم آمد و گفت می‌خواهد به غرب برود و از من می‌خواست با او بروم. ضمناً گفت ابتدا خودش می‌رود ببیند اوضاع چطور است، اگر مساعد بود به من اطلاع می‌دهد. خلاصه رفت و آنجا ماندگار نشد. عملیات طریق القدس که شروع شد، من با بچه‌های تیپ امام حسین(ع) به عملیات ورود کردم. شهید کاظمی و بچه‌های نجف‌آباد و منطقه ما هم با دو گردان به قرارگاه کربلا رفتند. بعد از عملیات من به اهواز رفتم و داشتم وارد محل استقرار ما تا جاده ۱۸ الی ۱۹ کیلومتری راه بود. روزها با موتور تا سه یا چهار کیلومتری جاده می‌رفتیم و شناسایی می‌کردیم. شب‌ها هم تا خود جاده پیش می‌رفتیم. عراقی‌ها از جاده به پایین نیرو نداشتند. تنها چند سنگر کمین داشتند اما روی جاده هر ۱۰۰ متر یک سنگر درست کرده بودند.

> ۳۵ نفر از بچه‌های تیربارچی و ۳۵ نفر آرپی‌جی‌زن را جدا کردم و گفتم از دو طرف جاده همراه من بیایید. اگر دشمن شلیک کرد، شما هم امانش ندهید. خودم هم با موتور راه افتادم. تا فلکه اصلی شهر که یک سمتش به آبادان می‌رود و سمت دیگرش به گمرک و اروند می‌رود، پیش رفتم. نیروهای دشمن در دسته‌های چند نفره کم کم داشتند تسلیم می‌شدند

**مأموریت لشکر نجف در این عملیات چه بود؟**

قبل از توضیح عملیات این نکته را یادآوری کنم که در عملیات فتح خرمشهر یک تیپ از لشکر ۹۲ زرهی اهواز به تیپ ما مأمور شده بود. خود ما هم با تانک‌های غنیمتی فتح المبی، دو گردان زرهی تشکیل داده بودیم. در واقع در این عملیات هم نیروی زرهی داشتیم، هم نیروی پیاده. در شروع عملیات قرار شده بود ما و تیپ امام حسین(ع) کنار هم وارد عمل شویم. از ایستگاه حسینیه به طرف خرمشهر (از سمت چپ) تا دو کیلومتر حد عمل لشکر امام حسین(ع) بود و دو کیلومتر بعدش هم حد لشکر ما بود. قرار بود این دو تیپ در این چهار کیلومتر بروند جاده اهواز - خرمشهر را تصرف کنند. سمت چپ ما هم تیپ ولیعصر(عج) همین هدف را دنبال می‌کرد و تیپ محمدرسول الله(ص) هم بعد از ما وارد عمل می‌شد و نهایتاً در مرحله اول عملیات قرار بود تا ایستگاه نیم ۹۰ پیشروی صورت بگیرد. عملیات که شروع شد، نیروهای ما و تیپ امام حسین(ع) با هم قاطی شدند و هر دو یگان رفتیم و یک منطقه را گرفتیم. اما تیپ ولیعصر(عج) نتوانست به حدی که برایش در نظر گرفته شده بود برسد. شب بعدش ما رفتیم هم حد خودمان را گرفتیم و هم حدی را که برای تیپ ولیعصر(عج) در نظر گرفته شده بود. بعد تیپ حضرت رسول(ص) آمد و مستقر شد. یک هفته روی جاده بودیم تا اینکه مرحله دوم عملیات آغاز شد.

**از دیده‌ها و خاطرات خودتان در این عملیات بگویید.**

عرض کردم که در مرحله دوم عملیات ما باید به سمت مرز می‌رفتیم و پشت خاکریزهای بلندی که آنجا قرار داشت مستقر می‌شدیم. عملیات که شروع شد، نیروهای پیاده و زرهی ما با هم حرکت کردند. هنوز نیم ساعتی نگذشته بود که خبر رسید فرمانده زرهی ما به شهادت رسیده است. گفتیم خب معاونش جای او باشد. اما نیم ساعت بعد خبر رسید معاون هم شهید شده است. با موتور راه افتادم و به سمت مرز رفتم. حین راه صدای شنی تانک‌های دشمن را می‌شنیدم که در حال فرار بودند. ما باید پشت سنگرهای بتنی موضع می‌گرفتیم. وقتی به آنجا رسیدم، دیدم سه کیلومتر جلوتر در خاک عراق یک خاکریزهای بلندی دیده می‌شود. با آقای رشید تماس گرفتم و موضوع خاکریز را گفتم. ایشان گفت باید به آنجا بروید و پشت آن مستقر شوید. قبل از نیروها، خودم با موتور به داخل خاک عراق رفتم و تا دریاچه ماهی راندم. هیچ کس نبود. از اینکه کسی را در این بحبوحه عملیات در این منطقه مهم نمی‌دیدم، یک جور ترسی به دلم افتاد. برگشتم و بچه‌ها را هدایت کردم و پشت همان خاکریز بلند مستقر شدیم. ما صبح به منطقه رسیده بودیم، یگان‌های دیگر مثل تیپ حضرت رسول(ص) و تیپ ولیعصر(عج) دور و بر ساعت یک الی ۲ عصر رسیدند. عراق ساعت ۳ پاتک سنگینی زد. بچه‌های رسول و ولیعصر عقب‌نشینی کردند اما ما توانستیم خاکریزمان را حفظ کنیم. آنجا صحنه‌های خاصی رخ داد. بچه‌ها تن به تن و تن به تانک مقاومت کردند تا اینکه دشمن از پس زدن ما عاجز شد و پاتکش را متوقف کرد. سپس از ما خواستند به سمت مرز شلمچه برویم. حرکت کردیم و تا نزدیکی‌های شلمچه رفتیم.

> من روز بعد (۴ خرداد) از بیمارستان فرار کردم و خودم را به خرمشهر رساندم. همراه یکی از بچه‌ها اول در شهر گشتی زدیم و سپس پیش شهید کاظمی رفتیم. خیلی از بچه‌ها به مرخصی رفته بودند. شهید کاظمی با دیدن من خیلی تعجب کرد. گفت چرا او را آورده‌اید؟ گفتم جوش نزن خودم فرار کردم و آمدم

**چطور شد قرعه ورود به خرمشهر به نام تیپ شما زده شد؟**

بعد از اینکه نزدیکی‌های شلمچه رسیدیم، از ما خواستند موقتاً به عقب برگردیم و تجدید قوا کنیم. تیپ بیت‌المقدس از اهواز به فرماندهی سردار غلامپور آمد و جایگزین ما شد. در شرق جاده آسفالته اهواز - خرمشهر یکسری حوض‌های آبی بود که عراقی‌ها قبل از عقب‌نشینی برای خودشان درست کرده بودند. آنجا بچه‌ها حمامی کردند و تجدید قوایی شد. بعد آماده شدیم برای ورود به شهر. در این مرحله از عملیات قرار شده بود تیپ امام حسین از اروند تا گمرک را بگیرد. ما هم از جاده آسفالته تا یک خاکریز دو جداره حد عمل‌مان بود. دقیقش را بگویم از پلیس راه تا گمرک خرمشهر را باید می‌گرفتیم. آن طرف هم تیپ حضرت رسول‌الله و تیپ المهدی و یگان‌های دیگر باید شلمچه را حفظ می‌کردند تا عراقی‌ها از مرز ورود نکنند. شب عملیات که فرا رسید بچه‌های ما مستقیم از روی جاده به سمت خرمشهر حرکت کردند. من با موتور رفتم و به نیروهای خط شکن رسیدم. دیدم گردان‌های ما و گردان‌های تیپ امام حسین(ع) با هم قاطی شده‌اند و فرماندهان تسلطی روی گردان‌هایشان ندارند. بچه‌ها تا حدی من را می‌شناختند. هدایتشان کردم به دو سمت خاکریز دو جداره. هوا که روشن شد، الحاق را برقرار کردیم. بعد قرار شد ۲۴ ساعت به عراقی‌ها فرصت بدهیم که خودشان را تسلیم کنند. این را هم بگویم که تا اینجای کار خرمشهر کاملاً محاصره شده بود.

**پس از پایان همین مهلت ۲۴ ساعته بود که انبوه اسرای عراقی تسلیم شدند؟**

نه ماجرا طور دیگری رقم خورد. مهلت ۲۴ ساعته که تمام شد، فرماندهان جلسه گذاشتند که چطور وارد شهر شویم. شهید کاظمی به آن جلسه رفت. در نبود ایشان یکسری از بچه‌های سپاه خرمشهر و مردم شهر آمده بودند و فشار می‌آوردند که باید هرچه زودتر به شهر ورود کنیم. چون هنوز شهر پاکسازی نشده بود، ما اجازه این کار را نمی‌دادیم. هر چقدر هم که با شهید کاظمی تماس می‌گرفتیم، می‌گفت ۱۰ دقیقه دیگر می‌آیم، پنج دقیقه دیگر می‌آیم. آخر سر نتوانستیم صبر کنیم. من ۳۵ نفر از بچه‌های تیربارچی و ۳۵ نفر آرپی‌جی‌زن را جدا کردم و گفتم از دو طرف جاده همراه من بیایید. اگر دشمن شلیک کرد، شما هم امانش ندهید. خودم هم با موتور راه افتادم. تا فلکه اصلی شهر که یک سمتش به آبادان می‌رود و سمت دیگرش به گمرک و اروند می‌رود، پیش رفتم. نیروهای دشمن در دسته‌های چند نفره کم کم داشتند تسلیم می‌شدند. همانجا بود که دیدم در فاصله ۱۰۰ متری پشت یک درخت یک ستوان عراقی به سمتم تیراندازی کرد. سه گلوله به پاهایم خورد و از روی موتور افتادم. بچه‌های ما هم شروع کردند به تیراندازی. عراقی‌ها که انگیزه‌ای برای مقاومت نداشتند، ناگهان اسلحه‌ها را به زمین انداختند و یکهو چند هزار نفر از نیروهایشان با هم تسلیم شدند. جمعیت‌شان آن‌قدر زیاد بود که ترسیدم زیر پایشان له شوم. از یکی از بچه‌ها خواستم من را به کنار جاده ببرد. بعد یکی از بچه‌های اطلاعات تیپ آمد و من را روی ترک موتورش به کنار نفربری انتقال داد. از آنجا هم من را به اهواز بردند و بستری شدم.

**ماجرای صوت شهید کاظمی مربوط به همین زمان است؟**

ایشان پس از انتقال من به بیمارستان، به ورودی شهر رسیده و با دیدن انبوه جمعیت دشمن آن جملات معروف را پشت بیسیم گفته بود. ما یک مسئول مخابرات داشتیم که از داخل نفربر اصوات بیسیم‌ها را ضبط کرده و نگه داشته بود.

**خود شما چه زمانی وارد خرمشهر شدید؟**

من روز بعد (۴ خرداد) از بیمارستان فرار کردم و خودم را به خرمشهر رساندم. همراه یکی از بچه‌ها اول در شهر گشتی زدیم و سپس پیش شهید کاظمی رفتیم. خیلی از بچه‌ها به مرخصی رفته بودند. شهید کاظمی با دیدن من خیلی تعجب کرد. گفت چرا او را آورده‌اید؟ گفتم جوش نزن خودم فرار کردم و آمدم. ایشان تعریف کرد که روز قبل وقتی وارد شهر می‌شود، دو گردان از نیروهای دشمن در گمرک به فرماندهی یک سرهنگ عراقی مقاومت می‌کردند تا وقتی شب از راه رسید، از طریق رودخانه خودشان را به عراق برسانند. اما شهید کاظمی و نیروهایش به آنها امان نمی‌دهند و همگی را به اسارت در می‌آورند.

رهنما سمت راست شهید خرازی ایستاده است

## جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۲۱۴

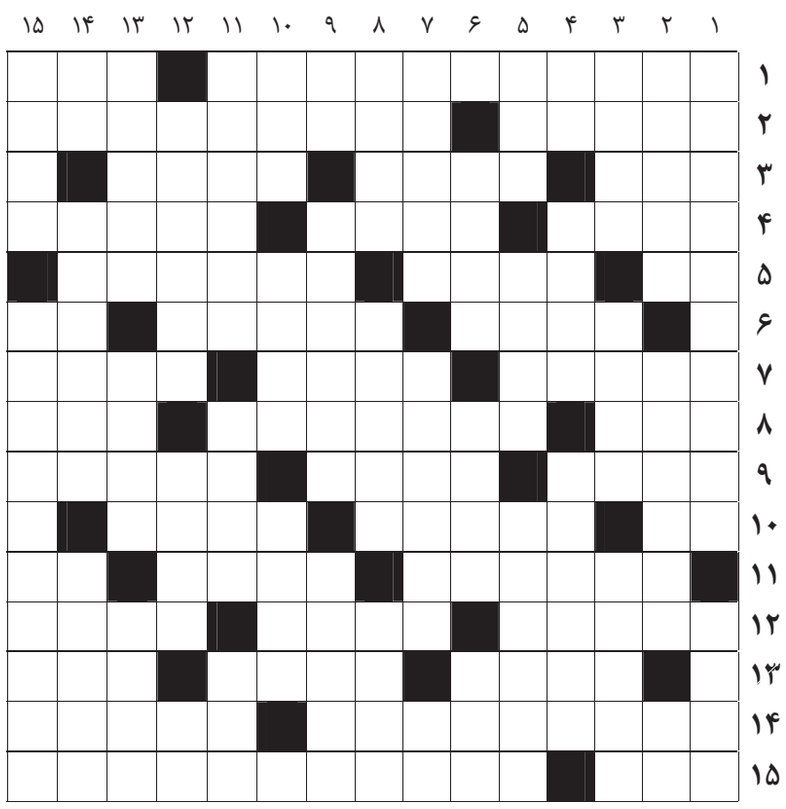

### از راست به چپ

■ ۱- حضور نیافتن عمدیِ گروهی از نمایندگان مجلس در هنگام رأی گیری، به‌قصد از اکثریت انداختن مجلس و جلوگیری از تصویب یک لایحه یا طرح- ستاره پروین ■ ۲- لانه پرنده- تعریف از کالا برای فروختن آن ■ ۳- رنگ طبیعت- آبسال- دریاچه سوئیس ■ ۴- ملعون تاریخ- سربها- مرکز کنترل فنی صدا و تصویر در صدا و سیما ■ ۵- رود آرام- قوه حافظه- تصویربرداری مغناطیسی ■ ۶- محاط در سفیده- راستا حسینی- ویتامین انعقاد خون ■ ۷- سگ فضانورد- صرفه‌جو- شیرینی شاخه‌ای ■ ۸- جاسوسخانه امریکا- توقیف و جلب- کلمه سؤالی ■ ۹- حنا- نرم‌کننده- بالادست ■ ۱۰- ترک استخوان- انگشت شهادت- شیرینی میوه‌ای ■ ۱۱- برتری- نوه اردشیر بابکان- خاموش فرنگی ■ ۱۲- شهری در استان نینوای عراق- درختی از تیره سوسنی‌ها- ابهت و شوکت ■ ۱۳- برتر- اشاره- نوعی یقه ■ ۱۴- کار پیشکسوت زورخانه- ترنج ■ ۱۵- شش- ای پیک راستان خبر یار ما بگو/احوال گل به بلبل ...

### از بالا به پایین

■ ۱- آهک زنده- کشوری باستانی در بین‌النهرین ■ ۲- سیخ کباب- پایتخت ایروان- حرف دهان کجی ■ ۳- زمانی خوردنش پای ثابت اکثر سفره های ایرانی بود- ضرر- جانماز ■ ۴- ضمیر مخاطب- ستون دروازه- بندری در گیلان ■ ۵- رودست خوردن- آیین- مرکز استان خراسان جنوبی ■ ۶- عدد دورقمی- آرزوها- گمان ■ ۷- از لوازم ورزش باستانی- سپاه شاه اسماعیل صفوی- اسب تبریزی ■ ۸- لباس زنان هندی- بیابان؛ کاسه بزرگ مسی- قدرت و توان ■ ۹- خار سر دیوار- شهری در چین- شهر عبا ■ ۱۰- نهنگ- کبوتر سفید- زمزمه کردن ■ ۱۱- مری در گویش قدما- ارتباط تلفنی- مادر باران ■ ۱۲- یاری کنندگان- سوغات تبریز- یک و یک ■ ۱۳- خرس چینی- مجموعه‌ای از سلول‌ها- خواهان ■ ۱۴- ترشی انار- سازمان بین‌المللی هوانوردی غیرنظامی- تخت و سریر ■ ۱۵- فلز سکه- معادل فارسی چت‌روم

### جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | | | | | | ۹ | ۸ | ۶ |
| | | | ۷ | ۳ | ۶ | | | |
| | ۲ | ۱ | | | | | | |
| ۴ | | | | | | ۶ | ۳ | ۵ |
| | | | ۴ | | ۳ | ۲ | | |
| ۱ | | ۸ | | | | | | |
| | | ۷ | | ۸ | ۹ | | | |
| | | | | ۴ | | ۳ | ۵ | ۷ |
| | ۱ | ۵ | | | | | | |

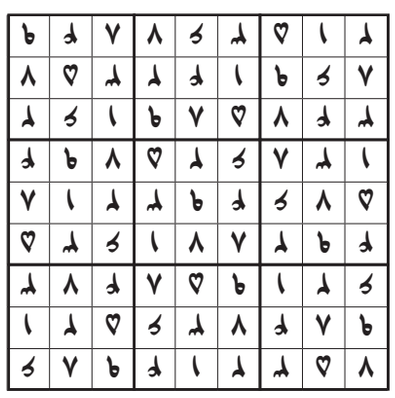

### جدول کلمات متقاطع
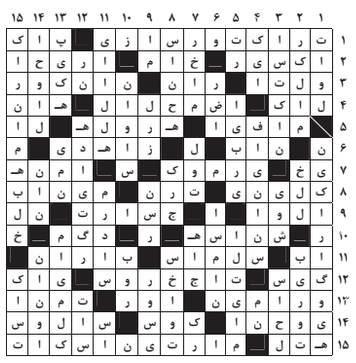
پاسخ جدول شماره ۶۲۱۳